اصول: استصحاب، جلسه 78: دوشنبه 18/11/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

[نکاتی در مورد دعای ماه رجب «یا امن ارجوه ...»

۲۵:۴۶ شروع بحث استصحاب]

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

یک نکته‌ای در تکمیل عرائض دیروزم در مورد یا من ارجوه عرض بکنم. این تعبیری که در روایت یا من ارجوه هست این هست که: «ثمّ مدّ أبو عبد اللّه عليه السلام يده اليسرى فقبض على لحيته و دعا بهذا الدّعاء و هو يلوذ بسبّابته اليمنى» اقبال، چاپ جدید، جلد ۳، صفحۀ ۲۱۱.

اینجا تعبیر یلوذ دارد، «يلوذ بسبّابته اليمنى»

در کافی عرض کردم یک بابی هست در مورد اقسام دعاهایی که با یک نوع حرکت بدن همراه هست. کافی جلد ۲، صفحۀ ۴۷۹، رقم یک، باب الرغبة و الرهبة و التضرع و التبطل و الا

«بَابُ الرَّغْبَةِ وَ الرَّهْبَةِ وَ التَّضَرُّعِ وَ التَّبَتُّلِ وَ الِابْتِهَالِ وَ الِاسْتِعَاذَةِ وَ الْمَسْأَلَةِ‌» اینها هر کدام را معنا می‌کند.

یلوذ در اینها نیست. یلوذ بسبابته در اینها نیست. این که، از این چیزها، به اصطلاح تعبیراتی که در دعا، در این روایت هست، استفاده می‌شود که این اقسام مختلف یک نوع علائم قراردادی حالا یا شرعی یا عرفی بودند که برگرفته از یک نوع دلالت تبعیه‌ای که با استفاده از یک نوع دلالت تبعیه یک نوع قراردادی هم درش هست. ببینید در جلسۀ قبل اشاره کردم که گاهی اوقات مثلاً داور نقطه پنالتی را که نشان می‌دهد در یک مسابقۀ فوتبال این نشانگر این است که پنالتی شده. این نقطۀ پنالتی نشان دادن یک قرارداد است، ولی قراردادی هست که براساس یک دلالت تبعیدیه‌ای که اشاره به نقطۀ پنالتی دارد ذهن‌ها را آماده می‌کند برای این که اشاره کند که به اینجا، اینجا پنالتی شده و شما باید پنالتی بزنید. این هم در واقع استفاده از یک نوع دلالت تبعیدیۀ حرکات بدن براساس این استفاده، البته یک نوع قرارداد. مثلاً می‌گوید رغبت، حالا من همان روایت را بعضی تکه‌هایش را بخوانم، روایت‌های خیلی زیادی دارد این باب، یکی دو تا روایت هم نیست. یک باب مفصلی دارد، باب رغبت و التضرّع، ۷ تا روایت دارد، همه‌اش هم روایت‌های معتبر.

مثلاً ببینید می‌گوید الرغبة عن تستقبل ببطن کفیک الی السماء. رغبت این است که این شکلی: «الرَّغْبَةُ أَنْ تَسْتَقْبِلَ بِبَطْنِ كَفَّيْكَ إِلَى السَّمَاءِ»

رغبت این است که این شکلی کنید کف دستت را به سوی آسمان بالا بیاورید.

«وَ الرَّهْبَةُ أَنْ تَجْعَلَ ظَهْرَ كَفَّيْكَ إِلَى السَّمَاءِ»

رهبة این طرفی کردن است.

رغبت یعنی خدایا بریز در دستم، من آمادگی دارم برای این که نعمت تو را بریز.

رهبت یعنی خدایا من را عذاب نکن. من دارم خلاصه، آمادگی ندارم برای این که عذاب تو را تحمل کنم. این این شکلی است. و خب چیزهای مختلفی که در این روایات هست. آن چیزی که شبیه، یلوذ سبابته، این که چیز هست آن روایتی هست که در مورد تضرّع هست. روایت محمد بن مسلم می‌گوید التضرّع تحرّک السبابة الیمنیٰ یمیناً و شمالاً. همین حرکتی که الآن هست که انجام می‌دهند. و التضرّع تحرّک

«التَّضَرُّعُ تُحَرِّكُ السَّبَّابَةَ الْيُمْنَى يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ التَّبَتُّلُ تُحَرِّكُ السَّبَّابَةَ الْيُسْرَى تَرْفَعُهَا فِي السَّمَاءِ رِسْلًا وَ تَضَعُهَا»

این شکلی این شکلی. حالا باز دعاء التضرّع در روایت ابی بصیر هم هست. عن تحرّک اسبعک السبابة مما یلی وجهک، این شکلی. که همین حرکتی که یلوذ بسبابته دارند این به نظر می‌رسد از این با استفاده از این دعا یلوذ سبابته را به این معنا کردند. حالا من احتمال می‌دهم که البته در این دعاها هیچکدام من قبل از این که این روایت را ببینم احتمالی به ذهنم بود ولی آن احتمال با توجه به این روایات شاید آن احتمال. من به نظرم می‌رسد که مثلاً حرکت دست اینجوری کردن نشانگر ضعف بدن هست کأنّ دارد اینجوری اینجوری می‌کند کأنّ دست هم دارد می‌لرزد، اشاره به لرزش بدن و امثال اینها هست. ولی در آن تضرّع امثال اینها که آنجا معنا می‌کند هیچ در موردی که شخص پیر باشد، اوّلاً حرکت این شکلی تکان دادن حرکت هست، امثال اینها. این به هر حال یک ادب دینی است، شاید چندان ادب، اما آیا ارتباط خاصی به، یعنی این حالت تکان دادن دست ارتباط تبعی دارد به آن حالت تضرّع؟ این یلوذ بسبابته یعنی پناه می‌برد با سبابه‌اش. حالا این شکلی این شکلی. مثلاً آیا معنایش این است که من سرگردانم؟ این دست تکان دادن نشانۀ سرگردانی است؟ مثلا این است؟ نمی‌دانم. احتمال دارد که این دست تکان دادن نشانۀ سرگردانی و پناه خواستن است. که من همه‌اش دارم از این طرف می‌روم از راست می‌روم به چپ، از راست می‌روم به چپ، نمی‌دانم به کجا باید بروم؟ یلوذ یعنی پناه آوردن. تضرّع هم یعنی همین که خدایا من دارم پناه می‌خواهم. من حیرت‌زده هستم، با حرکت دست حیرت زدگی و پی پناهی خودش را اعلام می‌کند. این است که خیلی وقت‌ها اگر این مفهوم داشته باشد اگر آدم توجه به آن مفهوم یلوذ بکند که ما با حرکت دست می‌خواهیم بی‌پناهی خودمان را ابراز کنیم. یلوذ یعنی پناه خواستن. با انگشت، با حرکت انگشت سبابه‌اش پناه خواهی و پناه جویی خودش را دارد ابراز می‌کند.

شاگرد: معنایش این نیست که باید تأکید داشت ؟؟؟

استاد: آره، حالا این آیا واقعاً یک دلالت تبعیۀ عرفیۀ آن موقع بوده، یا دلالت تبعیۀ شرعیه بوده؟ من با توجه به روایت‌های زیادی که وارد شده پیداست که افراد نمی‌دانستند، یعنی در عرف هم متعارف نبوده. ولی ائمه علیه السلام دارند اینها را. اگر هم قدیم بوده در زمان ائمه این فراموش شده بوده امثال اینها، ائمه دارند زنده‌اش می‌کنند. و این نشانگر این است اگر هم اصلش یک دلالت تبعیه بوده، دلالت تبعیۀ عرفیۀ ممضات است. آن نکته‌ای که در جلسۀ قبل عرض می‌کردم آن استاد محترم می‌خواست بگوید که این یک دلالت عرفیه‌ای بوده که مربوط به آن زمان بوده و حکم موسمی است. خب الآن فرض کنید ما دعا دست را بالا می‌گیریم خب مرسوم است، ولی فرض کنید رغبت که پشت دست را بالا آوردن الآن مرسوم نیست ما بگوییم که الآن دیگر چون دلالت تبعیه ندارد، دلالت عرفیه ندارد دیگر این مرسوم نیست. معلوم نیست شاید ظاهر این تعبیرات این است که خود همین‌ها یک نوع آداب امضاء شدۀ شرعی است. به نظرم این همه روایات تأکید بر این مطلب می‌کند. ببینید روایت‌های معتبر، همه‌اش هم معتبر است و امثال اینها، اشاره به این هست که انسان هنگام دعا با تمام اعضاء و جوارح باید دعا کند. یعنی تمام وجودش را بسپارد به یک. یک دعاء صرفاً لقلقۀ لسان نباشد. یک نوع در واقع تمام اعضاء و جوارحش با خدا بخواهد حرف بزند یک گفت‌وگوی صمیمی، توجه کامل. توجه کامل به درگاه ربوبی را نشان می‌دهد. به هر حال آن چیزی که مهم هست این است که آدم با یلوذ بسبابته این حالت بی پناهی خودش را و پناه جویی خودش را ابراز کند. اصل قضیه حالا این است. یلوذ بسبابته یعنی می‌خواهد بگوید ما خدایا بهت دارم پناه می‌برم. حالا چه آن یلوذ به آن معنایی که قبلاً عرض کردم به معنای این که من بیچاره هستم و ضعف دارم، ارحم ضعفی، و در دعاها هست دیگر زیاد ضعف بدن، ارحم ضعف بدنی و رقة عظمی و آن تعبیرات دقة عظمی و آن تعبیراتی که به اصطلاح این که من دیگر پیر شدم، توانم از بدنم رفته اشاره به اینها هست که به خصوص با توجه به این که در مورد پیرمرد هم بوده، ریش سفید و امثال اینها آن خودش خب

شاگرد: آن نسخۀ طبع قدیم دارد حرم شبابتی و شیبتی علی النار. این شبابی باشد که این را

استاد: نه، حالا این را فکر می‌کنم یک قدری دستکاری است. یعنی برای این که برای جوان‌ها هم این مطلب را چیز کنند، چون شیبتی مال پیرمردها بوده، یک نوع تصرّفاتی هست که تصرّفات برای اجتهادیه و امثال اینها. چیزهای دیگر از شیبتی هست از آن نقل‌هایی که هست اینها نیست. کأنّ گفته که اگر جوان باشد بگوید حرّم شبابی، پیر باشد بگوید حرّم شیبتی. آن شبابی به اعتبار این که می‌خواهد یک جوری، خدا رحمت کند می‌گویند مرحوم حاج شیخ عباس قمی رحمت الله علیه گفته بود من تعجب می‌کنم کسانی که ریش می‌تراشند چجوری دعای یا من ارجوه را می‌خوانند؟ اینجور کأنّ نمی‌شود آدم یا من ارجوه را نخواند. این که امکان ندارد که یا من ارجوه را نخواند، این مشکل یک جور مشکلاتی است. خدا رحمتشان کند که در چه عوالمی بودند.

شاگرد: این فرمایش شما توقیفیت آداب است؟

استاد: نه می‌خواهم بگویم که این ولو اصلش یک آداب عرفیه بوده، ولی این آداب عرفیۀ ممضات است. یک بحث سر این هست که آیا این آداب عرفیه امضاء شده به طور، به عنوان یک ادب شرعی در آمده یا نه یک ادب عرفی بوده تا وقتی که آن ادب عرفی، عرفیتش باقی هست باقی باشد. جایی که عرفیتش از بین برود یعنی دلالت. فرض کنید الآن می‌گویم ما دست‌ها را به حالت دعا بالا می‌بریم این خب خودش یکی از آداب عرفیۀ دعا هست. ولی بسیاری از آداب دیگری که در این رغبت و رهبت حالا بابش را ملاحظه بفرمایید، الآن دیگر دلالت عرفیه ندارد. آن به عنوان یک ادب عرفی دعا مطرح نیست. من می‌خواهم این مطلب را عرض بکنم که اینها صرفاً یک ادب عرفیۀ موسمی نیست که تا زمانی که، چون به خصوص خیلی از اینها چیزهای قرآن را دارند، می‌گوید تبلت الیه تبتیلا یعنی این کار را بکن. آیات قرآن که مربوط به یک زمان خاصی نیست. تفسیر آیات قرآن است.

شاگرد: این مصداق همان ؟؟؟ توکل در زمان‌های مختلف

استاد: نه، در آن زمان دلالت عرفیه نداشتند. مخاطبین دلالت را نمی‌فهمیدند. آن زمان را که شامل می‌شده. بحث من این هست که، این که ائمه اینها را می‌فرموده زمانی بوده که آنها مخاطبین نمی‌فهمیدند. مردم نمی‌فهمیدند اینها را. مردم عادی نمی‌فهمیدند، ائمه علیه السلام دارد اینها را بیان می‌کند که در جایی که اینجور نیست که این دلالتش به جهت این باشد که مردم عادی این دلالت را می‌فهمیدند. این یک مفهومی هست که با وجودی که مردم زمان امام صادق، البته مردم زمان پیغمبر می‌فهمیدند. ولی مردم زمان امام صادق علیه السلام نمی‌فهمیدند، امام علیه السلام دارد این مطلب را می‌گوید، این ظاهرش این است که می‌خواهد مردم تبتل الیه تبتیلا را مردم آنجور معنا بکنند. در واقع این که و چون زمان امام صادق ظاهر این روایات این هست که این آداب به عنوان اداب عرفیه نبوده، معنایش این است که آن ادب عرفیه‌ای که زمان صدور آیات هست به عنوان یک ادب شرعیۀ مستمره شناخته می‌شود. من در واقع می‌خواهم آن نکته‌ای که، آن آقای بزرگوار می‌فرمود که معلوم نیست الآن چیز باشد. این است که به نظر می‌رسد همین حرکت دستی که مردم انجام می‌دهند این مناسب هست. ولی با توجه به این نکته که این نشانۀ بی‌پناهی است. به هر حال این پناه خواهی است، این حرکت دست نشان، آدم دست را که بالا می‌کند افراد این احساس را دارند کأنّ می‌خواهند دستم را خدا پر کند. این حس دست بالا کردن برای این که خدا در دستش نعمت فرو ریزد را ما الآن داریم. می‌خواهم بگویم یلوذ بسبابته باید این همراه با این حس باشد که ما با این حرکت دستمان می‌خواهیم پناه‌جویی خودمان را ابراز کنیم. نماد پناه‌جویی است این حرکت دست، یلوذ بسبابته. پناه با حرکت انگشتش پناه می‌جوید. یلوذ یعنی پناه گرفتن و امثال اینها. این است که مفهوم یلوذ بسبابته را ما باید چیز کنیم. من احتما می‌دهم یلوذ بسبابته همان با توجه به این که در روایات دیگر تضرّع را معنا کردند این همان مفهوم تضرّع را که در روایات، چند تا روایت هست که همین دست را تکان دادن این. و این نمی‌دانم بعضی‌ها تسبب، یک چیزهایی در مورد حرکت دادن دم تکان سگ و فلان و امثال اینها مطرح می‌کنند، این را نمی‌دانم از کجا در آمده. این حرف‌هایی است که از کجا در آمده و به چه جهت این وسط پایش کشیده شده آن حرف‌ها اصلاً در اینجا مطرح نیست. آن که هست چیزی که در چیز روایی دارد همین بحث یلوذ بسبابته در تعبیر روایت است و تضرعی که در این روایت کافی وارد شده، به نظر می‌رسد که راوی با توجه به دستور امام علیه السلام در مورد تضرّع حرکت امام علیه السلام را مصداق تضرّع دیده، این یک نکته.

نکتۀ دیگری که من اینجا عرض بکنم دست به ریش گذاشتن در یک دعای دیگری هم وارد شده، اتفاقاً شبیه همین دعا هم هست. آن دست گذاشتن در همین کافی، جلد ۲، صفحۀ ۵۴۶، رقم ۴ هست.

شاگرد: ؟؟؟ معروف این است که راوی این حرکت را معنادار؟

استاد: می‌دانسته بله بله. این راوی معنادار، من می‌خواهم بگویم ممکن است این در اثر روایت‌هایی که از امامان وارد شده معنادار شده بوده، برای راوی معنادار شده بوده. و آن زمانی که ائمه علیهم السلام آن روایات را معنا می‌کردند هنوز معنادار نشده بوده، ولی این راوی معنادار شده بوده، و این معنادار شدنشان هم این را مصداق همان تضرّع می‌دیده. آن چیزی که در روایات هست متناسب سبابۀ یمنیٰ هست تضرّع هست. در روایات سبابۀ یمنیٰ فقط در مورد تضرّع هست و حالا ۴۷۹ یک بار دیگر من روایاتش را، چند تا روایت هست که در مورد سبابۀ یمنیٰ حرکت دادنش در تضرّع مطرح می‌کند.

شاگرد: ؟؟؟ یک کار دیگری نشانۀ تضرّع باشد ؟؟؟

استاد: حالا آن یک بحث دیگر است من نمی‌خواهم چیز کنم که. تفسیرهای مختلف دارد. در روایت صحیحۀ محمد بن مسلم التضرّع تحرّک السبابة الیمنی یمیناً و شمالاً. آن که دقیقاً سبابۀ یمنیٰ را معنا می‌کند و سبابۀ یمنیٰ آن تحرّک، روایت محمد بن مسلم روایت چهارم باب.

حالا یمنیٰ در چیز ندارد، در روایت ابی بصیر. دعاء التضرّع عن تحرّک اسبعک السبابة مما یلی وجهک. در روایت محمد بن مسلم و زرارة قال قلنا لابی عبد الله علیه السلام کیف المسألة الی الله تبارک و تعالی قال تبسط کفّیک قلنا کیف الاستعاذة قال تقضی بکفّیک و التبتل الایماء بالاسبع و التضرّع تحریک الاسبع و الابتهال التمدّ یدیک. آن تحریک الاسبع باز همۀ اینها، البته جورهای مختلفی در روایات هست که خود این، این این روایت را چجوری جمع بکنیم و امثال اینها خودش یک بحثی است، من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم اصلاً در مورد روایات. من می‌خواهم بگویم آن چیزی که در این روایات متناسب هست بعضی از تفاسیر تضرّع است که تضرّع به معنای تحریک انگشت سبابۀ راست یمیناً و شمالاً همین هست. همین حرکت. البته می‌گویم عرض می‌کنم اینها باید همراه با آن مفهوم پناهجویی که در یلوذ بسبابته هست باشد، یعنی اینها نمادی از پناهجویی است. این است که این را ما باید فقط نگوییم حرکت دست را تکان می‌داد. حضرت با حرکت دست دادن پناه می‌جستند، این تعبیر را می‌خواهیم ترجمه کنیم اینجوری بکنیم که معنا روشن باشد که این حرکت دست یک نمادی از پناهجویی است. آن روایتی که عرض کردم که در مورد دست به ریش گذاشتن وارد شده، اتفاقاً شبیه این هم هست روایت کافی، جلد ۲، صفحۀ ۵۴۶، روایت ۴ هست که این را از مرحوم علامۀ مجلسی در مرآة العقول دیدم آورده، جلد ۱۲، صفحۀ ۴۶ در ذیل همین روایت‌های همان تضرّع و آن باب به این روایت هم اشاره می‌کند، به تناسب تفسیر یک روایتی.

می‌گوید: «قال بعد كل صلاة و هو أخذ بلحيته بيده اليمنى" يا ذا الجلال و الإكرام ارحمني من النار" ثلاث مرات و يده اليسرى مرفوعة بطنها إلى ما يلي السماء»

که دست راست را اینجوری به ریش بگیرد. این نکته را بگویم اصلاً ریش حرمت دارد. ریش حرمت دارد و سفیدی هم حرمت دیگری دارد. خدایا می‌گوید به موی سفید من رحم کن، امثال اینها. به موی سفید من. این دو تا چیز با هم هست، من در جلسۀ قبل می‌خواستم بگویم که مثلاً این که امام علیه السلام دست به ریش گذاشتند و این ریش نمادی از موی سفید است آن مطلب معلوم نیست درست باشد که می‌گفتند در مورد زن‌ها هم ریش سپید مطرح باشد، دو چیز هست. یکی هم ریش حرمت دارد هم موی سپید حرمت دارد، هر دویش. و آخذ بلحیته. این دیگر چیز سفید و اینها هم ندارد. دعاء یا ذا الجلال و الاکرام ارحمنی من النار. ارحمن لحیتی هم ندارد، ارحمنی من النار است، امثال اینها. این در واقع

شاگرد: حضرت ؟؟؟ هر کسی این کار را بکند

استاد: هر کسی. این من قال. این دعا هم هست، یعنی دستور است به خلاف آن که حرکتی بود فعل امام علیه السلام بود که آن چیزها هست. این است که

شاگرد: یک سری ؟؟؟

استاد: یعنی به عنوان یک ادب خاص شرعی نمی‌شود گرفت، البته عرفاً می‌تواند بگوید رجاءً به اعتبار این که موی سفید حرمت دارد، یعنی دیگر به دعا ربطی ندارد.

شاگرد: حرم شیبتی می‌تواند بگوید.

استاد: حرم شیبتی اشکال ندارد، بگوید حرم شیبتی علی النار به اعتبار این که موی سپید. این را هم می‌تواند اصلاً موی چیزش را هم بگیرد، و رجاءً بگیرد به اعتبار این که موی سپید به هر حال حرمت دارد. موی سپید حرمت دارد، ریش هم حرمت دارد. امام علیه السلام با این حرکتشان به دو شیء حرمت‌دار اشاره می‌کنند، هم به ریش که خودش حرمت شرعی دارد و هم به موی سپید. ما در روایت‌ها گیس سفید بودن نشانگر شخصی هست که محترم است. گیس سفید، به گیسوی سفید من مثلاً چیز کردن در مورد زن‌ها، در چیزها هم هست که به موی سپید من رحم کن هر دویش هست. این است که رجاءً خانم‌ها رجاءً دست به موی سفید. آن هم خانم‌های البته پیر که مویشان سپید است و نشانی از سپیدی مو دارند امثال اینها، آن رجاءً می‌توانند این کار را بکنند.

شاگرد: جوان‌ها هم می‌توانند ریش را بگیرد

استاد: جوان‌ها ریش را بگیرند نه به اعتبار این که امام علیه السلام فرموده. به اعتبار این تعبیری که در اینجا هست، من قال بعد کل صلاةٍ یا ذا الجلال و الاکرام. اتفاقاً ارحمنی من النار خیلی اگر می‌خواهند بگویند این تعبیر را بگویند. ارحم شیبتی نگویند، يا ذَا الْجَلٰالِ وَ الإِكْرامِ يا ذَا النَّعْماءِ وَ الْجُودِ، يا ذَا الْمَنِّ وَ الطَّوْلِ، حَرِّمْ شَيْبَتِي، ارحمنی من النار، این تعبیر اگر بخواهند تعبیر بکنند، این تعبیر را بکنند که تعبیر با توجه به این روایت.

شاگرد: جوابی که گفته بود

استاد: آن شبابی که آن تعبیر کرده آن برای این که بتواند جوان‌ها هم از این مطلب استفاده کنند هست.

شاگرد: خودمان می‌گیرد، ریش سفید است، طرف ریش سفید است.

استاد: آره طرف ریش سفید است، می‌گویند فرض کنید که یک مشکله‌ای هست می‌خواهند مشکل را حل کنند یک ریش سفید را می‌آورند این وسط واسطه بشود، شفیع بشود. ریش سفید آوردن برای این است که آن واسطه بشود، مشکلات حل بشود، یک کسی که خطاکار هست می‌آورند ریش سفید را به حرمت این ریش سفید آن کسی که مظلوم واقع شده از خطاکار در گذرد.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۴:۳۷ منظور نیست همانجا هم انجام بدهد

استاد: ریش سفید البته سفیدی نماد است، سفیدی نماد هست ولی به هر حال در جایی که این نماد نیست خب شاید مشکل باشد. علی ای تقدیر اینها نماد هست، یعنی دست گرفتن به مو خصوصیت ندارد، آن چیزی که هست این موی سفید اشاره می‌کند که ببینید چیز شده، ارحم ضعفی و دقة، آن تعبیرات که می‌گوید نگاه کن بدن من دارد می‌لرزد، اشکم از چشمم دارد جاری می‌شود، لرزش بدن من را ببین. این حالت‌ها در واقع اشاره به این است که من از هر جهت به تو وابسته هستم، از هر جهت احساس احتیاج و نیاز می‌کنم.

[۲۵:۴۶ شروع بحث استصحاب]

داشتیم روایات مربوط به آن بحث سورۀ قصص را، روایاتش را می‌خواندیم و این که آیا از آن روایت.

«**قالَ إِنّي أُريدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هاتَيْنِ عَلى أَنْ تَأْجُرَني ثَمانِيَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَ ما أُريدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُني إِنْ شاءَ اللّهُ مِنَ الصّالِحينَ**»

عرض کردم یکی از نکاتی که به دو تا روایت ممکن است مرحوم شیخ ناظر باشد که از این روایت‌ها به تعبیر شیخ اشعار دارد که احکام امت‌های سابق تا ردع نشده باشد در این امت ممضات هستند. آن دو تا روایت، یک روایتش، روایت:

«محمد ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام» بود

«قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِجَارَةِ فَقَالَ صَالِحٌ لَا بَأْسَ بِهِ إِذَا نَصَحَ قَدْرَ طَاقَتِهِ»

استدلال به این روایت را در جلسۀ قبل عرض کردم از چه جهت مرحوم شیخ به این روایت استدلال کرده.

این که شیخ تعبیر کرده اشعار، شاید اشاره به این نکته باشد که این نکته‌ای که در این روایت هست یک نکتۀ عقلایی است. یک نکتۀ تعبدی نیست. انسان اگر یک وظیفه‌ای را به دوش بگیرد که احتمال بدهد نتواند آن وظیفه را انجام بدهد، کوتاهی کند. عقل انسان، عقلی و عقلایی است. عقل انسان می‌گوید انسان خودش را نباید یک مسئولیتی به دوش بگیرد که احتمال بدهد نتواند آن مسئولیت را انجام بدهد. می‌گوید شما وقتی که می‌خواهید خودتان را اجیر بر دیگری کنید ممکن است کم کاری کنید، «نَصَحَ قَدْرَ طَاقَتِهِ» نباشد، به خلاف داستان حضرت موسی علیه السلام. تفاوت داستان حضرت موسی علیه السلام و زمان ما به یک تفاوت عقلایی برمی‌گردد. و آن تفاوت این است که آن شرایط، شرایطی بوده که عرض کردم منهای بحث نبوت و پیامبری حضرت شعیب و مقام بالای حضرت موسی علیه السلام، شرایط، شرایطی بوده که حضرت موسی به طور طبیعی با دل و جان کار می‌کرد چون زندگی خودش بوده. آن در واقع مهری که دارد پرداخت می‌کند مهر، قسمتی از زندگی‌اش است، طبیعتاً انسان برای زندگی خودش مایه می‌گذارد. ولی جایی که آدم کار برای دیگری می‌کند و زندگی خودش را نمی‌داند این نگرانی هست که انسان کم کاری کند. این نگرانی می‌گوید در روایات دیگری هم که می‌گوید انسان خودش را اجیر نکند، ممکن است اصلاً آن که انسان اجیر دیگری می‌شود در روایات هست که شما خودتان را برای دیگری اجیر نکنید ممکن است مشکلش همین باشد که انسان کم‌کاری برای دیگری می‌کند همین کم کاری برای دیگری کردن و آهی که آن صاحب کار می‌گیرد باعث می‌شود که انسان روزی‌اش تنگ بشود. این که می‌گوید حضّر علی نفسه الرزق، در آن روایت دیگری وارد شده معلوم نیست فقط به جهت این باشد که اگر خودش کار می‌کرد بهتر در می‌آورد. ممکن است علت حرّم علیّ الرزق همین نکته باشد که انسان وقتی برای دیگری کار می‌کند چون از دل و جان مایه نمی‌گذارد، قدر طاقت و توان خودش را با نصح. نُصْح یعنی خیرخواهی. «نَصَحَ قَدْرَ طَاقَتِهِ» یعنی از دل و جان مایه گذاشتن. می‌گوید اگر تو از دل و جان مایه بگذاری. یعنی همان مقداری که، اگر برای خودت کار می‌کردی اینجا همان مقدار کار کنی. اگر همان مقداری که اینجور، کار دیگری را کار خودت بدانی امثال اینها، این اشکالی ندارد. ولی چون خیلی وقت‌ها انسان‌ها یک همچین حسی ندارند و همچین تضمینی از خودشان ندارند، دیگر این کار را نکند. یعنی ارشاد به این است که این کار را نکنید چون زمینۀ عدم انجام وظیفه یا لا اقل زمینۀ این که دعای آن صاحب، صاحب کار، بگوید بابا این هم که می‌خواست همه‌اش از زیر کار در می‌رود امثال اینها. آه صاحب کار ممکن است شما را بگیرد. این یک چیزهای عقلایی است. این که انسان وظیفه‌ای را بر دوش نگیرد که احتمال دارد به وظیفه‌اش عمل نکند این عقل انسان حکم می‌کند. این یک جنبۀ شرعی نیست، عقل را عقلا حکم می‌کنند، انسان خب وظیفه باید کاری را به دوش بگیرد، اگر از اوّل تعهد نکند خب خوشوقت خودم که خر ندارم، از کاه و جویش خبر ندارم. کسی که یک مسئولیتی دارد باید آن مسئولیتش را انجام بدهد. حتی می‌گوید خر داشتن باید از کاه و جویش خلاصه غافل نشود. این است که این کسی می‌خواهد خودش را یک وظیفه و مسئولیت را به دوش بگیرد باید از خودش مطمئن بشود در مورد این که این مسئولیت را می‌تواند انجام بدهد. این که کراهت این که انسان خودش را اجیر دیگری کردن به خاطر همین جهت هست که انسان این مسئولیت، مسئولیت‌پذیری خودش را مطمئن بشود. در جایی. این یک امر عقلایی است. بنابر این در جایی که یک امر تعبدی باشد نمی‌توانیم این حکم را سرایت بدهیم. این اختصاص به مورد دارد. و این اصلاً این حکم، حکم نسخ‌پذیر هم نیست اصلاً. یک جنبۀ عقلایی است که انسان عقلاً. یعنی عقل انسان می‌گوید انسان نباید مسئولیتی را بپذیرد که معلوم نیست که بتواند انجام بدهد. همان تعبیری که می‌گوید که در روایات این هست که شبهات، تعبیری که در روایت‌های شبهات هست که و من دخل الشبهات، در محرمات می‌افتد این جاهایی که معلوم نیست که و هلک من حیث لا یعلم، آن روایت تثلیث و امثال اینها. اینها هم ناظر به همین هست که انسان. انسان وقتی در مرز راه می‌رود ممکن است در حرام بیفتد. می‌گوید شما در مرز راه نروید. این هم در واقع اشاره به همین است، خب آدم وقتی از خودش مطمئن نیست چرا کاری بکند که مسئولیت این کار را نمی‌دانیم می‌تواند انجام بدهد یا نمی‌تواند انجام بدهد. آدم در یک جایی برود که نمی‌داند آیا می‌تواند خودش را از گناه ایمن بدارد، یا ایمن ندارد؟ خب نباید برود. نباید برود یعنی عقلا نباید برود که انسان اگر رفت و به گناه افتاد معذور نیست. یعنی چیزی که هست، نهی‌ای که هست، نهی طریقی است از باب این که به گناه مبتلا نشود. بنابراین این است که به نظر می‌رسد که این روایت اشعار دارد، یعنی اشعاردار بودنش به خاطر این هست که ممکن است اختصاص داشته باشد، یعنی این اشکال وجود دارد که ازش نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد حکم کلی را استفاده کرد. در احکام عقلایی، در احکامی که ریشۀ عقلایی دارد می‌توانیم بگوییم این احکام در این امت هم وجود دارد. ولی احکامی که ریشۀ عقلایی ندارد آن نمی‌شود. شبیه همین هم در روایت بعدی هست که الآن دیگر وقت گذشته، این را من فردا توضیح می‌دهم در مورد آن روایت دیگری که در این بحث هست آن را یک مقداری توضیحش باشد برای فردا.

فردا آن توضیح دیگری نیست باز می‌رویم در بحث اصل مثبت.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۴:۰۶

استاد: این که از این روایت استفاده م‌شود مکروه است به خاطر این که زمینۀ «نَصَحَ قَدْرَ طَاقَتِهِ» نیست. این روایت می‌گوید که «إِذَا نَصَحَ قَدْرَ طَاقَتِهِ» صالحٌ. یعنی اذا لم ینصح قدر طاقته صالح نیست.

شاگرد:

استاد: بله. آن حالا یک بحث دیگری هست. آن این است که شخص اگر خودش کار می‌کند این، آن یک نکته. حالا آن نکتۀ دیگری بود که در واقع ارشاد به این است که آن را جلسۀ قبل عرض کردم که آن یک پاسخ دیگر آن روایت هست که کراهت اجاره نیست. ارشاد به استحباب است که انسان برای خودش کار کند. برای کسی که یعنی اگر می‌خواهید پول بیشتر گیرت بیاید برای خودت کار کن. که عرض کردم ممکن است علتش همین باشد. انسان وقتی برای دیگری کار می‌کند ممکن است آن دیگری آه بکشد آدم کم کاری کند، و این کم کاری باعث بشود، یا لا اقل خیال کند طرف. گاهی اوقات هم واقعاً اینجور نیست ها. طرف خیال می‌کند که انسان، چون نوعاً کارگرها خیلی وقت‌ها کم‌کاری می‌کنند، با آن نگاه کلی که اشخاص می‌کنند.

خدا رحمت کند، حالا وقت گذشته این را عرض بکنم عیب ندارد بزرگان اسمشان را هم ببریم. مرحوم حاج آقا مهدی حائری رحمت الله علیه انتقادی کرده بود به مرحوم آسید محمد باقر صدر که چرا فلسفتنا نوشته. خلاصه شما کأنّ فلسفه بلد نیستید فلسفتنا می‌نویسید. خب این، مرحوم حاج آقا مرتضی حائری ایشان رفته بودند نجف، مرحوم آسید محمد باقر صدر خیلی سرد با ایشان برخورد کرده بوده در خیابان که رد می‌شدند مثلاً خیلی.

شاگرد: حاج آقا مرتضی فرمودید؟

استاد: حاج آقا مرتضی اخوی بزرگ حاج آقا مهدی. بعد حاج آقا مرتضی یک موقع به آسید محمد باقر می‌گویند که ما چرا این برخورد را می‌کنید و. پدر آسید محمد باقر صدر، مرحوم آسید حیدر شاگرد مرحوم حاج شیخ بوده و درس می‌خوانده پیش مرحوم حاج شیخ و خوب سابقۀ خانوادگی. ایشان می‌گوید ما حالا غیر از خودم پدر شما پیش پدر ما درس می‌خوانده و ما آشنایی قدیمی داریم، این چه برخوردی هست و اینها. آسید محمد باقر یک دفعه متوجه می‌شود که اشتباه کرده. معلوم می‌شود آسید محمد باقر خیال می‌کرده که چون ایشان برادر حاج آقا مهدی است ایشان هم مثل حاج آقا مهدی بی‌اعتناء است و حاج آقا مهدی خدا رحمتشان کند معترض بوده که چرا مثلاً پس، ایشان هم، خیلی متفاوت بودند از جهت. حاج آقا مرتضی خیلی صمیمی و گرم، یک بنده خدایی می‌گفتش که رفتم پیش حاج آقا مهدی می‌خواستم گعده کنم، گفت من اهلش نیستم برو قم پیش برادرم حاج آقا مرتضی پیش ایشان، گفت رفتیم تا صبح گعده کردیم. ایشان خیلی با صمیمیت و رفیق بود با افراد با همدیگر یک مرد الهی بود، گعدۀ الهی نه گعدۀ چیز فقط چرت و پرت گفتن و امثال اینها. و می‌گفتش که، آسید محمد باقر این که می‌فرماید خیال می‌کرده مثلاً آقای حاج آقا مرتضی هم مثل حاج آقا مهدی اصلاً حوصلۀ چیز ندارد. می‌گفت. بعد ایشان می‌گوید خب آدم گاهی اوقات اشتباه می‌کند، اصلاح حکم من موضوعٍ الی موضوعٍ آخر می‌کند و امثال اینها. گاهی اوقات افرادی که آن صاحب کار اصلاح حکم من موضوع الی موضوع آخر می‌کند. یعنی واقعاً این کارگر، کارگری نیست که چیز باشد، کم کاری کند. ولی چون مشابهاتش را دیده، کم کاری می‌کنند، با آن نگاهی که از آن مشابهات در ذهنش آمده، همین ولو تصوّر چیز باعث می‌شود طرف همه‌اش دلش، دل چرکین باشد. این دل چرکین بودن چه بسا منشاء می‌شود که آن طرف روزی طرف را، راه روزی طرف بسته بشود و امثال اینها. و تعبیری که آن می‌گوید که از آه آن، یک شعری چنین شنیدم که لطف یزدان به روی جوینده در نبندد دری که بگشاید از حقیقت و رحل عرفان دگر نبندد. در آن شعر هست. می‌گوید ز تیر آه شما غریبان. می‌گوید که از آه سحر ما، الآن باید فکر کنم ببینم شعرش چی بود، از آه سحری ما ناتوان‌ها و ضعیفان اگر فلک ز انجم سپر نبندد. می‌گوید فلک اگر به وسیلۀ ستاره‌ها برای خودش سپر درست نکند فلک آسیب می‌بیند. تیر آه ما می‌رود و فلک را سوراخ می‌کند. از فلک عبور می‌کند، یعنی به خدا می‌رسد. فلک ز انجم. بلا نازل می‌شود. این تعبیری که خیلی تعبیر زیبایی هم هست در آن شعر ببینید که به هر حال می‌گوید در روایت هست که از آه کسی که فریادرسی جز خدا ندارد بترس. تعبیر یلوذ بسبابته یعنی همین. یعنی آدم این احساس را داشته باشد که پناهش فقط خداست و این احساس درش ایجاد بشود که خدایا من سرگردانم، سرگشته هستم، راست رفتم، چپ رفتم، هر جا رفتم هیچ جا من را پناه ندادند. من فقط پناهم به توست. این حالت اگر در ما ایجاد بشود آن دعا رد خور ندارد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

پایان